

درنگی در دیباچه*

رضا بیات

کتاب *فصوص الحکم* از آثار و منابع اصلی عرفان نظری است، آقای محمدعلی موحد، ده فصّ اول آن، را ترجمه کرده و علاوه بر توضیحات و شرح جداگانه ایشان بر هر فصّ، آقای صمد موحد نیز مطالب این بخش از *فصوص* را در پایان اثر تحلیل کرده‌اند.

در آغاز کتاب، آقای محمدعلی موحد دیباچه‌ای بلند در حدود ۱۲۰ صفحه با عنوان «ابن عربی و ترازنامه میراث فکری او» نوشته‌اند و در آن گزارشی از تأثیر و حضور ابن عربی و *فصوص* او در فرهنگ و سنت عرفانی اسلام به دست داده، بر بعضی از شارحان و اخلاف شیخ انتقاد کرده‌اند.

پس از دیباچه، نویسنده قبل از ترجمه هر یک از ده فصّ کتاب، درآمدی بر آن فصّ نگاشته و پس از ترجمه نیز توضیحاتی برای آن فصّ آورده‌اند. بعد متن عربی کتاب که به زیبایی آراسته و اعراب‌گذاری شده، در ۹۰ صفحه درج شده است که شاید بهتر می‌بود، متن اصلی قبل از ترجمه و توضیحات می‌آمد یا هر یک از *فصوص* را قبل از ترجمه و توضیح، جداگانه می‌آوردند تا قرائت تطبیقی سطر به سطر کتاب آسان‌تر و اصالت متن نگاشته شیخ محفوظ باشد.

براعت استهلال کتاب *فصوص الحکم* به قلم آقای موحد، نقل قولی است از شمس تبریزی که در آن شیخ محمد(ابن عربی) را کوه (بزرگ) و همدردو مونس و شگرف معرفی کرده و در عین حال او را در متابعت ندانسته است. این سرآغاز نشان می‌دهد که شاید آقای موحد می‌خواهند از اتهام ارادت تام و تمام به گفته‌های شیخ بری باشند و نیز گویای این است که «سخن شمس مرا گرفته بود و دلم هوای ابن عربی کرده بود» (ص ۳۰)؛ یعنی نویسنده ابن عربی را در ذیل تعریف شمس شناخته‌اند و چنین نبوده است که اشتغال مرحله به مرحله و «کلاسیک» به آثار عرفانی، به‌ویژه آثار شیخ، ایشان را به صرافت ترجمه و شرح *فصوص* بیندازد.

آقای موحد علت توقف شرح را بر ده فصّ اول، علاوه بر مدخلیت ضعف قوای جسمی، در این می‌دانند که اصول اندیشه‌های شیخ در همین ده فصّ بیان شده است و بورکهارت، مترجم بخشی از *فصوص* به فرانسه، بر آن است که خلاصه کل کتاب در همین ده فصّ آمده است. فراتر از این، از صدرالدین قونوی نقل کرده‌اند که در مقدمه کتاب *فکوک* خویش می‌گوید: شیخ تنها خطبه کتاب را برای من تفسیر کرد و در ضمن آن لب مطالب کتاب را توضیح داد، چندان که فهم آن را بر من آسان گردانید (ص ۳۲). اگرچه لب سخنان شیخ، وحدت وجود است، این نظریه را شیخ در هر موضوع به طرز خاص می‌پرورد و معانی و تأویلات تازه عرضه می‌کند. بنابراین، شایسته بود که لااقل متن اصلی *فصوص الحکم* کامل درج می‌شد تا مخاطبان متعمق با فراگرفتن «اصول اندیشه‌های شیخ» از ده فصّ اول، فهم خود را از هفده فصّ بعدی بیازمایند!

ما در این‌جا در مقام و در پی نقد این اثر نیستیم، اما به عنوان مخاطب عادی می‌توان توقعات و انتظارات خود را، دست‌کم از دیباچه کتاب، در میان گذاشت؛ از جمله این که مخاطب اثر عرفانی، آن هم *فصوص الحکم*، بیشتر از آن که خواهان اطلاعات علمی و گزاره‌های پژوهشی صرف باشد، در پی یافته‌ها و نتایج وجدانی (ادراک) و ذوق



عرفانی(چشیده‌های) نویسنده است تا حس و حال معنوی و روحانی به دست آورد؛ که این البته با نقد و بررسی آرا و نظریات عرفا در جای خود، منافاتی ندارد.

در این ترجمه و شرح دیدگاه و طرز ورود به مباحث، اغلب فلسفی و عاقلانه است و گفته‌های ابن عربی با نظریات بعضی از فلاسفه مقایسه می‌شود، در حالی که گفته‌های مشابه عارف و فیلسوف، در مبادی و غایات لزوماً یکسان نیستند. حتی در بخش تحلیلِ فصوص نویسنده محترم ذیلِ فصل هشتم چنان که گویی افشای خبط و خطا کرده باشند، می‌نویسند: «این جاست که اعتقاد ابن عربی به جبر مطلق و سیطره مشیت از پیش تعیین شده الهی بر سراسر نظام هستی و اجزاء کائنات چهره می‌نماید و سر قدر نیز جز این نیست که هر موجود آنچه را که در مرتبه ثبوت خود بوده است، در مرحله وجود خویش آشکار سازد [۰۰۰] گرچه این نتایج با اعتقاد به نظریه وحدت وجود و با اعتقاد به قدرت و مشیت الهی، که نقطه مرکزی و محور اصلی دین و عرفان است، سازگار می‌نماید و برخی تجارب حیات آدمی نیز بیانگر آن است، ولی مسئله این است که از بُعد اجتماعی ثمره عملی چنین اندیشه‌ای چه خواهد بود و آیه «لیس للانسان الا ما سعی» را چگونه باید فهمید» (ص ۶۸۶).

گذشته از این که سر قدر چیزی نیست جز علم ازلی خداوند به آنچه خواهد بود، که گاهی به ندرت بنده‌ای از بندگان خویش را از آن آگاه می‌کند، و این مستلزم جبر مطلق نخواهد بود، اولاً باید توجه داشت که در بیان امام صادق علیه‌السلام چنان که جبر نفی شده، تفویض نیز نفی شده است (لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین) و بنابراین، تفویض و اختیار در طول مشیت حضرت حق فرض می‌شود، و گرنه خدا را دست‌بسته و محکوم اختیار خلق خواهیم دانست (ید الله مغلوله) و به بیان نویسنده محترم با اعتقاد به «قدرت و مشیت الهی» سازگار نخواهد بود؛ ثانیاً در توضیحات فصل هشتم (ص ۴۴۲) آمده است: «۰۰۰ جز در موردی که خداوند پرده از پیش چشم پیامبر بردارد و او را قادر سازد که اقتضای عین ثابت مخاطب خود را دریابد و این در همه حال میسر نیست و از همین روست که می‌فرماید: ما ادری ما یفعل بی و لا یکم؛ نمی‌دانم که بر من و شما چه خواهد گذشت.»

بنابراین، توصیف شیخ از سر قدر تعطیلی اجتماعی به بار نمی‌آورد و می‌بینیم عرفایی مثل امام خمینی، که این کتابها را در جوانی خوانده و بر آنها تعلیقه نوشته بودند، تا آخرین لحظات زندگی چگونه اهل طاعت و عبادت بودند و چه حماسه‌ها آفریدند.

در دیباچه اثر هر چه پیش می‌رویم، با مطالبی مواجه می‌شویم که بر فرض درستی، مقامی فروتر از این جایگاه دارند و بیشتر در خور نشریاتی ویژه یا کتابی مستقل هستند تا اینکه قبل از ورود به متن گریبان مخاطب را بگیرند. مثلاً در میان مطالب تاریخی و گزارش رواج **فصوص** و معارف ابن عربی، طرح یک‌بارۀ اسرار حروف و اعداد به آن شیوه خاص سلبی و انکاری، و درج آراء پیروان شیخ در این باب، مخاطب تازه وارد را از مکتب ابن عربی گریزان و شاید منزعج می‌کند. همچنین، اگر چه ملاصدرا و حکمای سلسله متعالیه از شاخه مثبت تعالیم ابن عربی بر شمرده می‌شوند و تأثیر شیخ در نظریاتشان نمود دارد، گمراهانی مثل سید محمد مشعشع و سید محمد علی باب را چگونه می‌توان از نتایج تعالیم او دانست؟

گلایه چندباره از معلق‌نویسی شیخ و شارحان نیز در پس‌زدن مخاطب تأثیر دارد و از حیث قضاوت علمی نیز گریز از ساده‌گفتن و کم‌گویی و گزیده‌گویی بودن را نمی‌توان به قصد علامه‌نمایی و مرعوب کردن مخاطب دانست (ص ۵۴)، چرا که «عقده (گره) در لسان» می‌تواند علاوه بر زبان شفاهی، بر زبان کتبی هر فرد هم صدق کند و نیز شاید شارحان قصد و عمدی داشته باشند که مطلب، خیلی فاش و عریان عرضه نگردد.

پس از این، هشت صفحه از دیباچه به انتقاد بر جندی و شرح پیچیده و لفاظانه او اختصاص داده می‌شود که می‌توانست در دو سه سطر داوری کرد و خواننده را بدان ارجاع داد. سپس سه صفحه درباره نظریه وحدت وجود به روایت عطار می‌آید و حدود سی بیت از اشعار او نقل مستقیم می‌شود تا آشکار گردد که ابن عربی مُبدع این نظریه نبوده است و بیان عطار چاشنی عشق و سوز دارد و نظریه ابن عربی شبه‌فلسفی و هستی‌شناسانه است و خشک و سرد و بی‌مزه (ص ۶۹). از اهمیت ابداع هر نظریه که بگذریم و این که معتقدان و بسط‌دهندگان می‌توانند آن نظریه را به نام خود تشخص بدهند، باید گفت قیاس نثر عربی شیخ با شعر فارسی عطار چندان مناسبت ندارد، چنان که



ابن عربی

جناب آقای خرمشاهی نیز در مقدمه کتاب *انسانم آرزوست* برای نمایاندن عرفان شکرریز مولوی، عرفان نظری ابن عربی را گرفتار تخیلات فلسفی و مناقشات اسلامی می دانند.

جناب آقای موحد در دیباچه مطالبی سلسله‌وار نمی آورند و ما به اصطلاح با «پرش» های محتوایی در متن مواجهیم. مثلاً یکباره مسئله ولایت مطرح می شود که می توانست در متن کتاب به تفصیل لازم درج شود، در صورتی که در این جا با اکتفا به طرح مسئله، از آوردن نظر منتقدان و شارحانی مثل سیدحیدر آملی در این باره خودداری شده است.

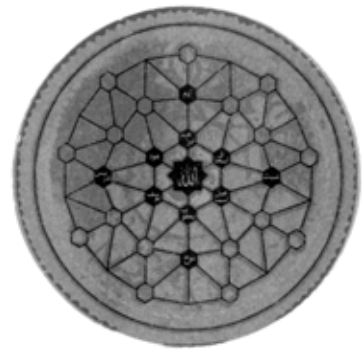
«پرش» های دیگر داورهای آشتیانی درباره ابن عربی، مکاشفات ابن عربی، سرخوردگی فیض کاشانی از او و مطالب دیگر است که بررسی و تردید در آرا و نظریات مرحوم آشتیانی درباره بعضی شارحان و مترجمان نیز می توانست در نشریات ویژه مطرح شود و با خبر شدن از تناقض گویی آن دانشمند مرحوم و محترم برای خواننده های که می خواهد از *فصوص* بداند، ثمری ندارد. در مقابل، نویسنده محترم درباره دیگر شارحان *فصوص* و ابن عربی شناسان پیشین و معاصر سکوت می کنند و از *تعلیقات فصوص* امام خمینی به نقل یک جمله توصیفی اکتفا می شود (ص ۳۸۱) که نامی از فاضل تونی در میان نیست و *ممدالهمم* حسن زاده آملی تنها دو جا به کار می آید: یکی در صفحه ۴۱۲ که «ترجمه عبارت قیصری در *ممدالهمم* آملی نیز با ترجمه خوارزمی مطابقت دارد» و دیگر در صفحه ۲۴۰ که به حذف بخشی از *فص سوم (فص نوحی)* در کتاب *ممدالهمم*، تعریض زده اند. حال آن که شاید نویسنده *ممدالهمم* به جای طعن و خرده گرفتن به تأویلات شیخ ترجیح داده باشند از آن بگذرند یا شاید علت دیگری داشته باشد که ایشان کتاب را بر خلاف معمول خود، بی هیچ مقدمه و پیش گفتاری به چاپ رسانده اند. شرح آقای حسن زاده چنان که در پایان آن می گویند، «املائی لسانی است نه انشای قلمی» و بیانی شفاهی و نسبتاً عاری از پیچیدگی دارد و اگر گرهی دیده می شود ناشی از خود مطلب است و این بیان با شواهد آیات و روایات و گاهی اشعار، آشکارتر تقدیم شده است. علاوه بر این، نویسنده *ممدالهمم* از مریدان محو ابن عربی نیست که او را بدل از معصوم، در قلّه معرفت بنشانند، بلکه در جایی، شاید در *هزار و یک کلمه*، حدیثی شش سطری را از امام صادق علیه السلام، مجمل و خلاصه بیست و هفت *فص فصوص* و پانصد و شصت باب *فتوحات* می داند! عالمانی مثل ایشان گرچه گاهی در آثار خود، در نظریات بزرگان پیشین مناقشه می کنند، اغلب در مقام ایجاب و اخذ حکمت اند.

در ادامه مطالب دیباچه، عنوان «مسئله تأویل در *نهج البلاغه*» دیده می شود و در ذیل مطالبی، جملاتی از خطبه اشباح *نهج البلاغه* (خطبه ۹۱) نقل شده است که امام می فرماید: «درباره صفات حق تعالی به آنچه در قرآن آمده است قناعت کن و تسلیم و سوسه های شیطان مشو که بخواهی از آن فراتر بروی و سودای دست اندازی به «نهان پرده نشین» (الغیب المحجوب) را در دل بیورانی که این راه بن بست است و بشر باید به محدودیت های خود واقف باشد. شرط هوشیاری و آگاهی شناخت محدودیت ها و اعتراف به ناتوانی عقل در گشودن این معماهاست» (ص ۱۰۱).

نویسنده محترم ذیل سخن امام، که البته ترجمه آن کوتاه و دگرگون شده است، گفته اند: «این در واقع همان معنی است که ایمانوئل کانت گفته و بحث درباره ماوراء الطبیعه را، به لحاظ بن بست است که وجود دارد و نفی یا اثبات آن از راه عقل میسر نیست، عبث دانسته است» (ص ۱۰۱).

در توضیح سرآغاز خطبه اشباح، راوی گفته است: «یکی از او پرسید تا خدا را چنان وصف کند که گویی آشکارا او را می بیند. امام از این سخن در خشم شد.» بنابراین، باید توجه داشت که مخاطب کلام امام کسی چون کمیل نیست، بلکه سبک سری است که امر خدانشناسی را آسان گرفته و شاید سؤال او استفهام انکاری بوده است، همچون تقاضای گروهی از بنی اسرائیل که از حضرت موسی علیه السلام خواستند: ارنال الله چهرة (خدای را آشکارا به ما بنمایان).

از این رو امام عارفان این جا در مقام «نکلم الناس علی قدر عقولهم»، سخن می گوید، هر چند در این خطبه نیز که راوی، آن را «من جلائل خطبه» وصف می کند، سخنان بلند امیر کلام جلوه گر است و دیگر بیانات امام چه در *نهج البلاغه* و چه در منابع دیگر نشان می دهد که ایشان در باب ماوراء الطبیعه سخن ایجابی گفته اند و بن بست است که کانت می گوید، در کار نیست.



اما نویسندهٔ محترم مضمون سخن امام را کامل نقل نکرده‌اند و چنان که متن عربی آن در پانوش ۱۱۱ صفحه ۱۲۰ کتاب **فصوص** نشان می‌دهد، سنت نبی اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام پس از قرآن منبع و مرجع وصف خداوند دانسته شده‌اند که این نشان می‌دهد معصومان اولی و ارجح‌اند به تأویل قرآن؛ چه این که امام علی علیه‌السلام تأویل و رازگشایی از قرآن را با تأکید بر سنت نبی اکرم و ائمه هدی علیهم‌السلام، در وصف خداوند ضروری انگاشته‌اند، اما آنچه پرسشگر از امام خواسته است، شناخت کنه ذات خدا بوده که عقلاً محال است و امام چنین پاسخ داده‌اند:

«ای پرسشگر، دقت کن! به آنچه قرآن تو را در وصف خداوند دلالت می‌کند، اکتفا کن و از نور هدایت آن روشنی بگیر. و دست بردار از آنچه شیطان تو را و می‌دارد به دانستن آن که در قرآن بر تو واجب نشده است و در سنت نبی صلی الله علیه و آله و ائمه هدی نیز نشانی از آن نیست، و علم آن را به خدا واگذار. و بدان! راسخان در علم کسانی‌اند که اقرار به هر آنچه از تفسیر غیب در حجاب نمی‌دانند، آنان را بی‌نیاز کرده است از این که سرزده بر آستانه‌های (عوالم) غیب وارد شوند. پس خداوند اعتراف آنها را به عجز از رسیدن به آنچه احاطه علمی ندارند، ستوده است و تعمق نکردن در آنچه کاوش کنه آن را بر آنها تکلیف نکرده، رسوخ (در علم) نامیده است. پس بر آن بسنده کن و بزرگی خدای بی‌عیب را با میزان عقل خود اندازه نگیر، و گرنه از هلاک‌شدگان خواهی بود.»

امام در بخش بعدی همین خطبه منع رسیدن به علم ذاتی را (علم به کنه ذات منظور نیست) توقف در علم به صفات می‌دانند که باید گفت این حرمان ناشی از نقص در توحید ربوبی است و این خود نتیجه فرار ما از عبودیت خداوند است: «او توانایی است که اگر [۰۰۰] عقول باریک‌بین، در جایی که به صفات او نرسیده‌اند، علم ذاتی او را بخواهند، آنها را باز خواهد راند». به قول خواجه شیراز: مدعی خواست که آید به تماشگاه راز / دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد.

به هر حال، قول به «بن بست ماوراء طبیعی» بسیار گران است دربارهٔ کسی که به تعبیر ابن عربی در اوایل جلد اول **فتوحات** «سُرِّ العالمین و الانبیاء اجمعین» است و خود آن حضرت فرموده باشند که از من بپرسید که به راه‌های آسمان آشناترم تا به راه‌های زمین.

نویسندهٔ محترم در ادامه پنج نمونه از تأویلات ابن عربی و «باریک‌بینی‌های سرد و بی‌مزه و بی‌حاصل وحدت وجودی» (ص ۱۰۵) از او می‌آورند که فکر نمی‌کنم دیگر رمق و علاقه‌ای برای خواننده مبتدی بگذارد تا به متن و شرح کتاب بپردازد.

ناگفته پیداست که نقد و بررسی متن اصلی شرح و تحلیل فصوص بر عهده اهل فن خواهد بود، در مجال وسیع خود.

در اینجا قدردانی از محقق و مترجم این اثر را، که آثاری گران‌سنگ همچون **مقالات شمسی** تقدیم کرده‌اند، بر خود فرض، و تلاش و کوشش استادان گرامی، آقایان موحد، را در نقد و شرح مکتب ابن عربی معتنم می‌دانیم و ارج می‌گذاریم و انتشار آثار فلسفی و عرفانی را در نشر کاردان «کارنامه» مبارک می‌دانیم.

کلام آخر اینکه باید مراقب بود که مبدا نقد و داوری ما دربارهٔ نظریات ابن عربی یا هر شخصیت فرهنگی دیگر، به صرف پیچیدگی و استبعاد ذهنی یا حتی بطلان و سستی سخنی از او، مستلزم انکار کلی باشد و به استهزا و تحقیر بینجامد که در این صورت، بزرگداشت کلی و مجامله‌آمیز، کفه قبح او را برابری نمی‌کند؛ چنان که در جایی شیخ را به سبب گرفتن اصطلاحات و بعضی مطالب از کتب دیگران، به انتحال و «کپی کردن» توصیف کرده‌اند - گرچه شاید فرض سرقه ادبی در دوران قبل از صنعت چاپ و نشر، جایی نداشته باشد - و نیز بعضی از اهل دانش و فضل، کتاب‌های او را با کتاب‌های خیال‌پردازانهٔ رمان مقایسه کرده‌اند که «گرچه واقعیت بیرونی ندارند، خواننده از انسجام و سازگاری اجزای آن لذت می‌برد!»

پی‌نوشت:

* نقدی بر دیباچه محمدعلی موحد بر **فصوص‌الحکم**.

